



به مناسبت هفدهمین سالگرد تولد رویانا اولین حیوان شبیه‌سازی غرب آسیا

دالی! رویانا اینجاست

مریم برزویی

نویسنده

سراغ نایلون‌های میوه‌ای که مادرم چپانده بود توی یک پلاستیک بزرگ و از دیوار آشپزخانه آویزان کرده بود. قیچی دسته طلایی مادر را هم از توی جعبه خیاطی شکار کردم. نایلون‌ها را از دسته هایش قیچی زدم و پهن کردم روی فرش. عروسک را گذاشتم رویش و دور تا دور کروکی‌اش را کشیدم. بعد هم با قیچی دوربری کردم. یک نایلون دیگر هم مثل همین برش زدم و دور تا دورش را چسب کاری کردم. بعد هم توپش را با تکه پارچه‌های قیچی زده مادر پر کردم. چند تکه کاغذ رشته‌ای به سرش

۷-۸ ساله بودم که مادربزرگ از سوریه برایم یک عروسک آورد. عروسکی که توی زمان خودش خیلی شاخ بود. آن موقع‌ها ته فناوری عروسک‌های من و دخترهای همسایه این بود که به زور پاهایشان را خم می‌کردیم و می‌چسباندیمشان به دیوار تا مثلاً بنشینند. اما قصه این عروسک فرق داشت. چشم‌هایش را باز و بسته می‌کرد. پاها و دست‌هایش خم و راست می‌شد. وقتی هم فشارش می‌دادی، صداهای نامفهومی از خودش درمی‌آورد.

هرکس می‌خواست عروسکم را پنج دقیقه توی بغلش بگیرد، باید عوضش یک قرص نعنا یا لواشک گرد دانه‌دار بهم می‌داد. همه چیز داشت به وفق مراد می‌گذشت که کم‌کم سروکله نقشه‌های بقیه برای کش رفتن عروسک پیدا شد. شب‌ها عروسک را محکم به خودم می‌چسباندم و تا صبح کابوس بردنش رامی‌دیدم. خواب و خوراک برایم نمانده بود. آخرش فکری به سرم زد. رفتم